

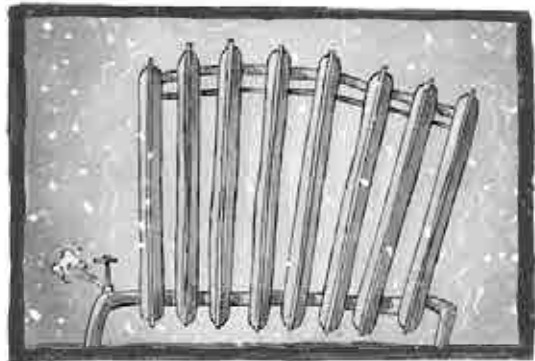
بستاندا

وحشت در
دبستان شومیان

یخ بندان در مدرسه!

هوپا
Hoopa

وحشت در دبستان شومیان ۵



یخ بندان در مدرسه!

نویسنده: جک شابر
تصویرگر: سام ریکس
مترجم: مونا توحیدی

EERIE ELEMENTARY 5: SCHOOL FREEZES OVER!

Text copyright © 2016 by Max Brallier.

Illustrations copyright © 2016 by Scholastic Inc.

All rights reserved. Published by arrangement with Scholastic Inc., 557

Broadway, New York, NY 10012, USA

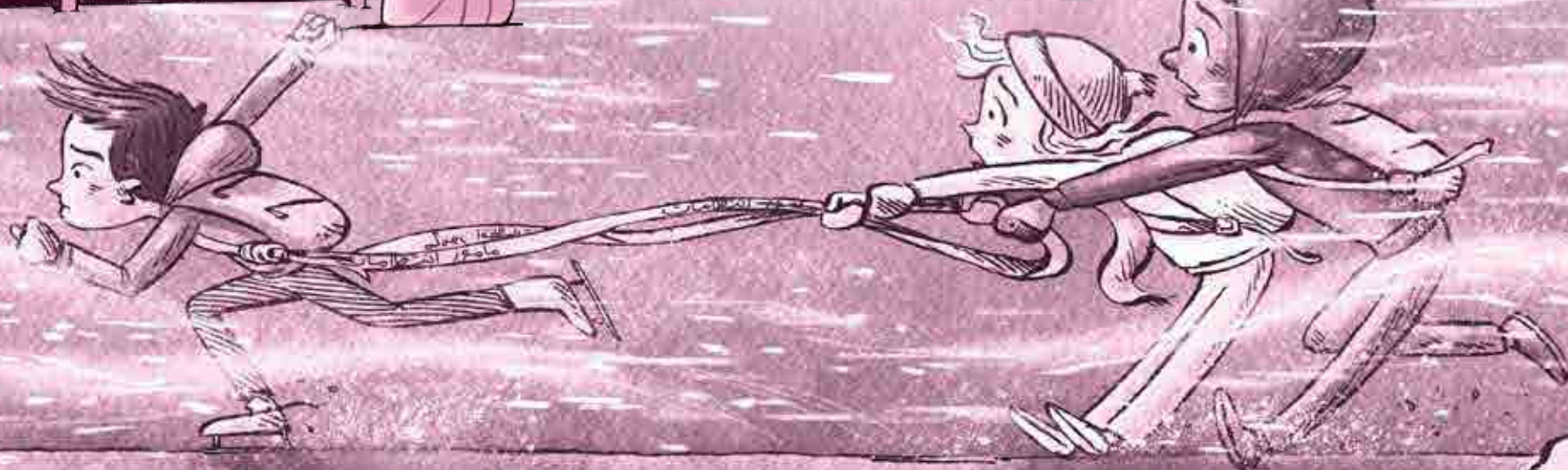
Illustrations by Sam Ricks.

Persian translation © Houpa Publication, 2020

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Scholastic) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، جک شابرث و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت جک شابرث این کار را کرده است.



وحشت در دبستان شومیان ۵ بیخ‌بندان در مدرسه!

سرشناسه: چابرت، جک
Chabert, Jack

عنوان و نام پدیدآور: بیخ‌بندان در مدرسه! نویسنده جک شابرث؛ تصویرگر سام ریکس؛ مترجم مونا توحیدی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.

فروست: وحشت در دبستان شومیان؛ ۵

شابک: ۰-۱۴۱-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۳۲۲-۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: School freezes over!

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱م. موضوع: Young adult fiction, American-- 21st century

شناسه افزوده: ریکس، سام، تصویرگر

شناسه افزوده: Ricks, Sam

شناسه افزوده: توحیدی صفت، مونا، مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۶۰۶۱۵

رده بندی دیویی: ۸۱۳۴[ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۸۸۹۴۵

نویسنده: جک شابرث

تصویرگر: سام ریکس

مترجم: مونا توحیدی

ویراستار: شایسته ابراهیمی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: فریبا دولت‌آبادی، فائزه فنغوری

چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۰-۱۴۱-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

شابک: ۰-۱۴۱-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۳۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

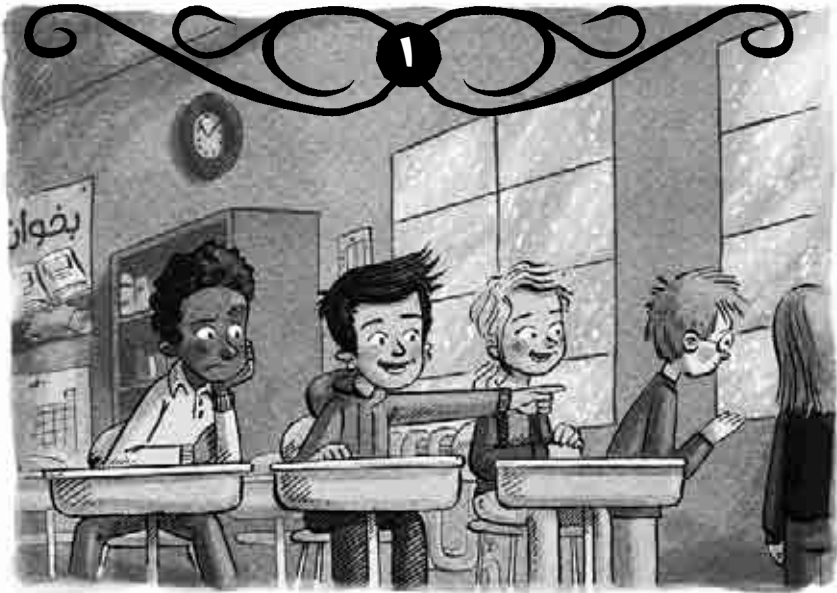
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

فهرست

۱. طوفان ۹
۲. یورش زمستانی ۱۵
۳. نقشه‌ی شیطانی ۲۱
۴. گل و شل ۲۸
۵. بستنی یخی! ۳۶
۶. راه‌قندیلی ۴۱
۷. پناهگاه! ۴۹
۸. رهایی ۵۲
۹. پیش به سوی گرما ۵۸
۱۰. روی یخ‌های نازک ۶۵
۱۱. معما ۷۰
۱۲. سرِ بزنگاه ۷۵
۱۳. دیوار زمستان ۸۰
۱۴. بعضی‌ها داغش را دوست دارند ۸۹
۱۵. تعطیلی روزِ برفی ۹۴

برای مام مام.
دوستت دارم!
ج. ش.

طوفان



سام گریوز رو کرد به دوست‌های صمیمی‌اش، آنتونیو و لوسی،
و گفت: «وای! اون بیرون دیگه هیچی معلوم نیست!»
صبح بود و بچه‌ها سر کلاس پایه‌ی سوم خانم گرینکر پشت
میزهایشان نشسته بودند. بیرون برف شدیدی می‌بارید.
لوسی گفت: «من به عمرم این همه برف ندیده بودم!»
آنتونیو هم غرغرکنان گفت: «واقعاً باورم نمی‌شه امروز تعطیل
نشدیم. من الان باید توی خونه روی تختم لم داده باشم!»

شایرون شومیان دانشمندی دیوانه بود. او همان معماری بود که صد و خرده‌ای سال پیش، نقشه‌ی دبستان شومیان



را کشیده بود. شایرون راهی پیدا کرده بود که همیشه زنده بماند: او خودش را به مدرسه تبدیل کرده بود! در واقع، شایرون شومیان خودِ مدرسه بود و مدرسه خودِ شایرون شومیان! دبستان شومیان یک موجود زنده بود که نفس می‌کشید و از بچه‌های مدرسه تغذیه می‌کرد.

سام مأمورِ انتظاماتِ مدرسه بود، لوسی و آنتونیو هم دستیارانش بودند. وظیفه‌شان حفاظت از جانِ بچه‌ها بود. آن‌ها تنها دانش‌آموزانی بودند که حقیقتِ هولناکِ دبستان شومیان را می‌دانستند.



اما سام اصلاً نگرانِ آب‌وهوا نبود. همه‌ی فکرش پیشِ تمرینِ هاکی بعد از ظهرش بود. سام توی بیشتر ورزش‌ها افتضاح بود، اما هاکی روی یخ فرق داشت. یکی از بهترین اسکیت‌بازهای تیمشان بود.

خانمِ گرینکر و چند تا از بچه‌های کلاس رفته بودند پشتِ پنجره. لوسی از پشتِ میزش خم شد و یواش به آنتونیو و سام گفت: «حالا که همه دارند بیرون رو نگاه می‌کنند و کسی حواسش نیست، بیایید یک نگاهی به یادداشت‌های شایرون شومیان بندازیم.»

سام سر تکان داد و گفت: «فکرِ خوبیه.»





لوسی گفت: «برگرده؟ منظورش چیه؟»

سام با خودش فکر کرد: «سؤالِ خوبیه! شایرون که قبلاً با تبدیل کردنِ خودش به مدرسه مرگ رو دور زده. پس دیگه منظورش از بازگشت چی می‌تونه باشه؟»

قبل از اینکه سام بتواند جوابی به لوسی بدهد، یک دفعه باد زوزه‌ای کشید. صدایش مثل صدای رعدوبرق بود. پنجره‌ها تَرَقُّ تَرُوق به هم خوردند و دیوارها لرزیدند.

وووووووش! بوم! تو!

یکهو پنجره‌های کلاس باز شد. یک‌عالمه برف ریخت توی کلاس! حالا دیگر طوفان به یک کولاکِ درست‌وحسابی تبدیل شده بود.



چند هفته پیش، سام، لوسی و آنتونیو کتابِ علمیِ قدیمیِ شایرون شومیان را پیدا کرده بودند. اما این دانشمندِ دیوانه نمی‌خواست کتاب دستِ آن‌ها بیفتد. برای همین، سعی کرده بود به نمایشگاه علمیِ مدرسه حمله کند و کتاب را ازشان پس بگیرد!

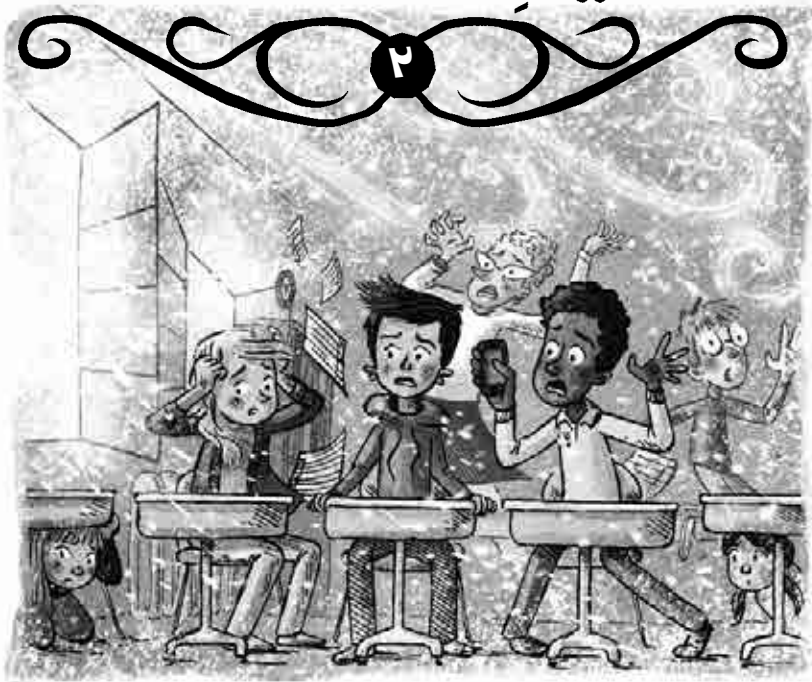
بعد از جنگیدن با یک کوه آتش‌فشانِ غول‌پیکر، بالاخره سام و دوست‌هایش فهمیده بودند چرا شایرون نمی‌خواست دستِ آن‌ها به کتاب برسد: کتاب پُر بود از یادداشت‌های شایرون شومیان!

از طرف دیگر، چون آوردنِ کتاب به مدرسه خیلی خطرناک بود، بچه‌ها با تلفنِ همراهِ آنتونیو از صفحه‌هایش عکس گرفته بودند.

آنتونیو وقتی مطمئن شد کسی حواسش نیست، یواشکی تلفنِ همراهش را درآورد و آرام گفت: «حتماً شایرون اینجا درباره‌ی نقشه‌های ترسناکش چیزهایی نوشته.» سام و لوسی از بالای سر آنتونیو به دقت عکس‌ها را نگاه می‌کردند. یک دفعه آنتونیو گفت: «اینجا رو نگاه کنید! شایرون نوشته: 'روش‌هایی که با کمکشان می‌توانم دوباره برگردم.'»

یورش زمستانی

۲



بَلَبَشویی در کلاس راه افتاده بود. بعضی بچه‌ها سعی می‌کردند پنجره‌ها را ببندند. بعضی‌ها زیر میزهایشان قایم شده بودند. برف و بوران از پنجره‌ها می‌ریخت توی کلاس. تنها چیزی که به چشم می‌آمد سفیدی بود و سفیدی و سفیدی. درست مثل این بود که مدرسه وسط یک کولاک وحشتناک گیر افتاده باشد. صداهای عجیب و غریبی از رادیاتور گوشه‌ی کلاس می‌آمد، انگار تَرَقُّ تَرُوق می‌کرد و تکان تکان می‌خورد.

خانم گرینکر داد زد: «بچه‌ها! پنجره‌ها رو ببندید!»



سام خم شد طرفِ دوست‌هایش و یواش گفت: «دیدید؟ تا ما چشممون افتاد به نقشه‌های برگشتن شایرون شومیان، طوفان شدیدتر شد!»
لوسی گفت: «مثل اینکه بو برده ما داریم خیلی چیزها درباره‌اش می‌فهمیم!»
بچه‌های کلاس سخت تلاش می‌کردند پنجره‌ها را ببندند، اما باد خیلی شدید بود!
آنتونیو نگاهی به بیرون انداخت و گفت: «یعنی فکر می‌کنید...؟»
سام سرش را به نشانه‌ی موافقت تکان داد و گفت: «آره!»
فکر می‌کنم شایرون شومیان کنترل آب‌وهوارو دستش گرفته.»



تازگی‌ها آزمایشی راجع به آب و هوا انجام داده بود و خوب می‌دانست صفر درجه‌ی سانتی‌گراد دمایی است که آب در آن یخ می‌بندد.

برگشت طرفِ دوست‌هایش و گفت: «بچه‌ها! آگه رادیاتورها

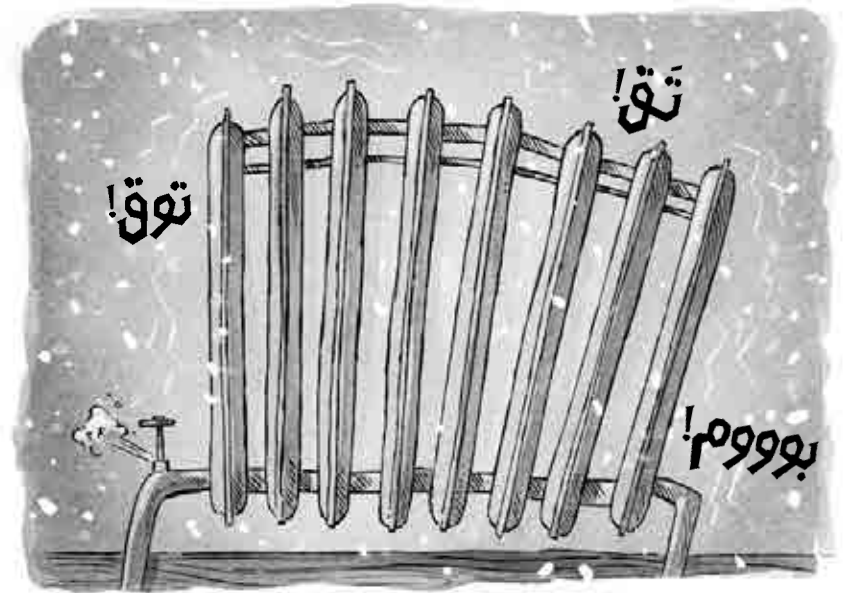
دوباره کار نیفتند، همه‌مون یخ می‌زنیم!»

یک‌دفعه‌ی سه‌ام نگاهش به تلفنِ همراهِ آنتونیو افتاد و پرسید: «شایرون شومیان دیگه چی نوشته بود؟ وقتی بلند یادداشتش رو خوندی مدرسه بدجوری عصبانی شد، پس باید چیز مهمی باشه.» سه‌تایی تندى سرشان را کردند توی تلفن همراهِ آنتونیو و به خواندن ادامه دادند.

جمله‌ای چشم سه‌ام را گرفت: «برای اینکه نقشه‌ام جواب بده، یک یخ‌بندانِ حسابی لازمه.»

درست همان لحظه از بلندگوی مدرسه صدایی آمد. صدای مدیر بود: «بچه‌ها! مدرسه تعطیله...»

بعضی بچه‌ها با خوشحالی فریاد زدند: «آخ جون! تعطیلات زمستونی!»



دبستانِ شومیان خیلی سال پیش ساخته شده بود. تنها وسیله‌ی گرمایشِ ساختمانش هم رادیاتورهای زنگ‌زده‌ای مثل همین یکی بود. یکهو صدای بلند و کش‌داری آمد:

پیسسس!

رادیاتور از کار افتاد و خاموش شد. سه‌ام فهمید اوضاع هی دارد بد و بدتر می‌شود. انگار در چند ثانیه هوا بیست درجه سردتر شده بود!

چشمِ آنتونیو افتاد به دماسنجی که روی دیوار نصب بود. همین

سینه‌ی سام حبس شد؛ گوشه و کنارِ کلاس داشت به سرعت پر می‌شد از قندیل‌های یخ. پنجره‌ها دیگر باز نمی‌شدند. انگار مهر و موم شده باشند. سام با خودش فکر کرد: «مثلِ اینکه مدرسه می‌خواهد همه‌مون رو توی خودش زندانی کنه.»
لوسی هیجان‌زده گفت: «باید درِ ورودی رو هم امتحان کنیم.»

خانم گرینکر داد زد: «ساکت!»
مدیر ادامه داد: «با پدر و مادرهاتون تماس گرفتیم. لطفاً وسایلتون رو از توی کمدهاتون بردارید و همگی برید توی سالنِ ورزش منتظر باشید تا بیان دنبالتون.»
بچه‌ها دنبال خانم گرینکر راه افتادند و از کلاس رفتند بیرون. سام، لوسی و آنتونیو آخرین نفرها بودند، اما درست قبل از اینکه پایشان را توی راهرو بگذارند...
یک‌دفعه پنجره‌های کلاس محکم بسته شدند. نفس در



سه‌تایی با عجله رفتند توی راهرو و دویدند سمت درِ بزرگِ ورودی.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....